

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۲۲ آبان ۹۱ - بخش اول

فصل ۱۳ - ادامه‌ی فراز ۸۱: یاد قلبی خداوند

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۱: یاد قلبی خدا

«وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُنِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ»

«و دل هاشان دائماً در ذکر و توجه است و آن گاه که نام مردم در زمره غافلان و بی‌خبران نوشته می‌شود، نام آن‌ها در گروه ذاکران و بیداردلان ثبت می‌شود.»

مرور مطالب گذشته

به مناسبت فراز فوق، بحث ذکر را مطرح نمودیم. گفتیم که ذکر یا لسانی است و یا قلبی و اصل در ذکر، ذکر قلبی است. همچنین گفتیم که چون ذکر قلبی در اختیار انسان نیست انسان باید مقدماتش را فراهم کند. مقدمات ذکر قلبی نکاتی بود که در جلسات قبل بیان شد. در این جلسه دستوراتی را به صورت کاربردی در مورد نحوه‌ی ذکر گفتن خواهیم گفت. این بحث خیلی به کار رفا می‌آید.

دستوراتی در چگونگی ادای ذکر

اول. توجه به اصل ذکر: بندگی و خاکساری

اولاً اصلی‌ترین دستوری که برای ذکر گفته شده است، خواه در ذکر لسانی و خواه قلبی، توجه به اصل ذکر است. اصل ذکر عبارت می‌شود از این که انسان توجه کند به بندگی و عبودیتی که پروردگار در نهاد او قرار داده است. به تعبیری باید ذکر از سرانکسار و بندگی باشد. به عبارت دیگر به همان دستور امام صادق علیه السلام به عنوان بصری توجه کند که فرمودند اگر علم را می‌خواهی «فاطلب أولاً فی نفسک حقیقة العبودیة»^۱ یعنی تو اول توجه به خاکساری و بندگی خود بکن؛ همین برایت علم می‌شود. البته امام فرمودند که این خودش علم است. ایشان فرمودند: «واستفهم الله یفهمک»^۲ که این‌ها بحث مدرسه‌ای است که مطالب به ترتیب بیان می‌شوند و می‌گویند که مقدم چیست و تالی کدام است و چطور از مقدم به تالی برسیم؛ اما در مقام عمل به محض این که شخص متوجه فقر و خاکساری و تذلل خود می‌شود، این مقام ذکر است و در این مقام است که انسان آرام آرام بالا می‌رود. اساساً تقوای الهی که این قدر در قرآن مورد تأکید است اصلش به همین معنا برمی‌گردد. این دستور اول است که تمام دستورات را هم پوشش می‌دهد. یعنی کلی‌ترین دستوری که کل فضای دستورات ذکر را دربرمی‌گیرد همین است. شما چه زیارت‌نامه بخوانید و چه ذکر دیگری بگویید و چه نماز بخوانید که ذکر اکبر است، باید این توجه را داشته باشید. صاحب مصباح الشریعه هم می‌گوید که ذکر باید از سر بندگی، خاکساری و فقر در درگاه پروردگار باشد. این همان تعبیر «واستفهم الله یفهمک» است؛ این که انسان باید عبودیت را به کار بزند. به عبارت دیگر انسان باید بپذیرد که نادار است. این قانون تکوین است.

عن رسول الله صلی الله علیه وآله: «ما من ساعة تمرُّ باین آدمَ لمَ یذکر الله فیها الا حَسِرَ علیها یومَ القیامة»^۳
انسان باید در دنیا دائماً ذاکر باشد یعنی توجه داشته باشد که بنده است. بعد می‌فرماید که حتی اگر یک لحظه هم انسان به این معنا توجه نداشته باشد، بابت همان در روز قیامت حسرت خواهد خورد.

^۱ بحار الانوار (بیروت)، ج ۱، ص ۲۲۵

^۲ همان

^۳ میزان الحکمه، ۶۵۷۳

جناب نوف نقل می‌کند که در سفری با امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم و ایشان نیمه‌های شب دعایی را به من تعلیم فرمودند که این عبارت در نیمه‌های آن دعا است:

«الهی اِنَّه من لم یَشْغَلْهُ الْوَلُوعُ بَذِکْرِکَ و لم یَزُوهِ السَّفَرُ بِقُرْبِکَ کانتْ حَیَاتُهْ عَلَیْهِ مِیْتَةً و مِیْتَتُهْ عَلَیْهِ حَسْرَةً»^۴

یزوی (از زوا یزوی) به حالت مسافری می‌گویند که مدام زاد و توشه‌اش را آماده دارد، به طوری که زمانی که راننده یا کاروان دار اعلام حرکت کرد دیگر دنبال زاد و توشه‌اش نباشد و آماده باشد که حرکت کند. معنای عبارت «لم یزوه السفر بقربک» این می‌شود که حالت سفر به سوی قرب تو در زندگی او را از حالت ولو بودن جمع نکند. در نهایت معنای عبارت فوق این گونه می‌شود که خدایا اگر آن ولع نسبت به ذکر تو او را جمع نکند و سفر به سوی قرب تو – که همان ذکر است – او را از سایر کارهایش و حالت ولو بودن جمع نکند، می‌فرماید: در این صورت زندگی‌اش مردگی و مردن او حسرت است. این همان معنایی است که عرض شد که انسان دائماً باید ذاکر باشد؛ یعنی احساس تعبد کند و این خاکساری او را وادار به ذکر الهی کند. این ارزش و اهمیت مقام ذکر را نشان می‌دهد.

در این زمینه، یک دستور عملی را امیرالمؤمنین می‌فرمایند و یک دستور هم در مصباح الشریعه از امام صادق علیهما السلام است که در ادامه به این دو دستور می‌پردازیم.

دستور دوم: توجه به ذکر خود قبل از ذکر حق عجب می‌آورد.

خیلی دستور ظریف است. امام صادق می‌فرمایند که اگر خواستی ذکر لفظی بگویی، نه ذکر قلبی، اگر توجه به این داشته باشی که من دارم ذکر می‌گویم این عجب می‌آورد. یعنی اگر توجه به این داشته باشی که این تو هستی که داری با خدا صحبت می‌کنی؛ تو هستی که داری قرآن یا نماز می‌خوانی، در این صورت آن ذکر به درد نمی‌خورد. در باب تکبر و عجب توضیح دادیم که تکبر از سخت‌ترین صفات رذیله است و از بین بردن آن خیلی کار سختی است؛ عجب از آن نیز سخت‌تر و موذی‌تر است. عجب یک رذیله‌ای است که روی عبادت سوار می‌شود. مثل بیماری‌هایی که روی سلول‌های سالم بدن و جاهایی که انسان می‌خواهد از آن‌ها استفاده‌ی مثبت بکند، سوار می‌شوند. عجب

^۴ بحار الانوار (بیروت)، ج ۹۱، ص ۹۵

روی عبادات سوار می‌شود. لذا درمان آن از تکبیر هم سخت‌تر است. عجب که بیاید خاصیت ذکر از بین می‌رود. یعنی انسان ذکر می‌گوید ولی فایده‌ای ندارد.

دستور سوم (تکمله‌ی دو): قبل از توجه به ذکر خود به ذکر الهی توجه شود.

این سؤال پیش می‌آید که چه کنیم؟ می‌فرمایند توجه به این معنا داشته باش که همان طور که خداوند در قرآن در مورد توبه فرمود کسی که توبه می‌کند او نیست که توبه می‌کند، بلکه خداوند به او اجازه داده است که در خانه‌ی او بیاید. هر توبه‌ی عبد محفوف به دو توبه از سوی پروردگار است: «ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم»^۵.

اگر اشکال بکنند که این دور است و اگر کسی توبه نکند یعنی خداوند بر او توبه نکرده است، پاسخ این است که خداوند برای همه این زمینه را فراهم می‌کند ولی استعداد افراد با هم تفاوت دارد. خداوند بر همه توبه می‌کند ولی اگر کسی در روحش زمینه‌ی توبه خدا را فراهم کرد این توبه‌ی الهی در کاسه‌ی بندگی او ریخته می‌شود و زمینه‌ی توبه‌ی عبد فراهم می‌شود. لذا در دستورات سلوکی قبل از توبه، منزل یقظه را می‌گویند. یقظه یعنی این که بنده به هر دلیلی یک باره متوجه می‌شود، از خواب بیدار می‌شود و به این توجه می‌کند که عمرم را هدر دادم، تباہ کردم، گناه کردم و امثال این. بعد از این مرحله است که توبه مطرح می‌شود. لذا آیه‌ی شریفه دارد که «یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین» یعنی با این که هدایت و گمراهی به دست خدا است و با قرآن بسیاری هم گمراه می‌شوند ولی گمراهی به علت فاسق بودن است. کسی که استعدادش را فراهم نکرده است از باران رحمت الهی استفاده نمی‌کند.

حضرت می‌فرمایند همچنان که توبه‌ی عبد محفوف به دو توبه است، ذکر بنده هم محفوف به دو ذکر است. به عبارت دیگر خداوند بنده‌اش را یاد می‌کند تا بنده لیاقت می‌یابد که خدای خود را یاد کند. لذا است که امام می‌فرمایند که اگر می‌خواهی ذکرت ذکر حقیقی باشد توجه کن به این که تو جزء آن دسته از بندگانی بودی که خداوند او را در ملکوت اعلیٰ به خوبی یاد کرد.

^۵ توبه، ۱۱۸

^۶ بقره، ۲۶

شاهد قرآنی آن در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه است. آیاتی در این سوره در مورد جنگ تبوک است. زمان جنگ تبوک، دقیقاً موقع برداشت محصولات بود. راه نیز طولانی بود؛ باید از مدینه می رفتند به شام و آن هم سرحدات شام. خبر رسیده بود که رومیان آماده شده‌اند که حمله کنند به مدینه. هوا هم گرم بود. برای مسلمانان سخت بود که در گرما و هنگام برداشت، محصولاتشان را رها کنند و در این راه طولانی، آن هم برای جنگ، همراه سپاه اسلام شوند. افراد شروع کردند به بهانه آوردن. خیلی‌ها گفتند که چند روز مهلت بدهید؛ یا گفتند پول می دهیم ولی خودمان نمی آیییم، و انواع مختلف بهانه‌ها را آوردند. سپاه رفت و جنگی هم نشد و اتفاقاً سفر بابرکتی هم بود. بعد از برگشت پیغمبر اکرم، این‌ها شروع کردند به عذرخواهی. خداوند می فرماید:

۱. «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ»^۷

خداوند در آیات قبلش به پیغمبر می فرماید که چرا به این‌ها اجازه می دهی که بمانند. بگذار در همین خفت و سرافکنندگی عدم همراهی با سپاه اسلام بمانند. در این آیه می فرماید که اگر می خواستند بیایند این عذرها هم مانع نمی شد. ظاهر قضیه این بوده است که خودشان آمده‌اند و گفته‌اند که یا رسول الله ما نمی توانیم بیاییم ولی واقع این است که خداوند از همراهی ایشان با شما کراهت داشته است. می فرماید اصلاً ما گفتیم که در خانه‌هایتان بمانید؛ «فتبیطهم» ما آن‌ها را زمین گیر کردیم؛ «قيل اقعدها مع القاعدین» گفتیم که با قاعدین یعنی کسانی که نمی توانند به جهاد بیایند شما هم در خانه بنشینید. بیان آیه خیلی خفت آوراست. می فرماید شما هم با کسانی که نمی توانند یعنی پیرمردها، زنان، کودکان، معلولان و امثال این‌ها بمانید. لیاقت نداشتند و لذا ابزارش فراهم نشد که در جهاد شرکت کنند. این یک اصل کلی قرآنی است.

در باب ذکر هم معنا این است که امام می فرمایند، اگر موفق به ذکر شدی این طور بگو که خداوند! شکر می کنم که مرا در زمره‌ی کسانی قرار دادی که توانستم ذکر بگویم. دائماً باید کرنش داشته باشی. اگر به این توجه کنی که این من بودم که احیاء رفتم، این حالت عجب می آورد.

عبارتی را از باب ذکر مصباح الشریعه می خوانیم. تعابیر بلندی در باب ذکر دارد:

^۷ توبه، ۴۶

۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ وَ الطَّاعَةُ عَلَامَةُ الْهِدَايَةِ وَالْمَعْصِيَةُ عَلَامَةُ الضَّلَالَةِ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَالْغَفْلَةُ فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلْسَانَكَ لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَمُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَرِضَى الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِسِرِّكَ وَجَهْرِكَ وَكُنْ كَالنَّازِعِ رُوحُهُ أَوْ كَالْوَاقِفِ فِي الْعَرِضِ الْأَكْبَرِ غَيْرِ شَاغِلٍ نَفْسِكَ عَمَّا عَنَّاكَ بِمَا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ وَلَا تَشْغَلْهَا بِدُونِ مَا كَلَّفَ بِهِ رَبُّكَ وَاغْسِلْ قَلْبَكَ بِمَاءِ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ وَاجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ تَعَالَى إِيَّاكَ فَإِنَّهُ ذَكَرَكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَشْهَى وَأَثْنَى وَأَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقُ وَمَعْرِفَتِكَ بِذِكْرِهِ لَكَ تُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالِاسْتِحْيَاءَ وَالْإِنْكَسَارَ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَةٌ كَرِيمَةٌ وَفَضْلُهُ السَّابِقِ وَتَصْغُرُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَتُكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مَنَّتِهِ وَتَخَلَّصَ لَوَجْهِهِ وَرُؤْيَتِكَ ذِكْرَكَ لَهُ تُورِثُكَ الرِّيَاءَ وَالْعُجْبَ وَالسَّفَهَ وَالْغِلْظَةَ فِي خَلْقِهِ وَ اسْتِكْثَارَ الطَّاعَةِ وَنِسْيَانَ فَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَلَا تَزِدْهُ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بُعْدًا وَلَا تَسْتَجْلِبْ بِهِ عَلَى [مُضِي]

الْأَيَّامِ إِلَّا وَحْشَةً»^۸

عبارت این گونه شروع می شود که کسی که ذاکر نباشد عصیان گر است. تعابیر بسیار بلندی دارد تا می رسد به این جا که می فرماید مشغول نباش به غیر آن چه که خداوند تو را تکلیف کرده است؛ قلبت را دائماً به آب خوف و حزن بشوی.

عبارت مورد بحث ما این است که می فرماید وقتی داری ذکر می گویی حواست باشد که ارزش ذکر تو، به این است که «ذکر خدا تو را» از «ذکر تو خدا را» بالاتر بدانی. قبلاً گفتیم که عباد بنی اسرائیل وقتی در عبادت گاهشان حال عبادت پیدا نمی کردند، به شهر یا آبادی نزدیک می رفتند و از افراد دستگیری می کردند تا این دستگیری از بندگان خدا زمینه ی ذکر الهی را فراهم کند. با فراهم کردن این زمینه بوده است که سعی می کرده اند حال عبادت را در خودشان ایجاد کنند. این اصل بوده است برای همه ی ادیان الهی. در ادامه می فرماید ذکر پروردگار تو را خیلی لذت بخش تر، خیلی به ثنا نزدیکتر و کاملتر است از این که تو او را ذکر کنی. در داستان موسی و شبان در مثنوی این

^۸ مصباح الشریعه، صص ۵۵ و ۵۶

نکته‌ی مهم را دارد که که بنده چگونه پروردگار را یاد می‌کند و با چه خلوصی؛ چون مهم ذکر قلبی او است. ذکر الهی «اسبق» است یعنی اول او تو را ذکر می‌کند و بعد تو او را ذکر می‌کنی. این که دائماً توجه داشته باشی که او تو را یاد کرده است، و اگر او تو را یاد نمی‌کرد برای تو هم ذکر نمی‌آمد، برایت خضوع می‌آورد. خداوند خضوع را می‌خواهد و خضوع، از راه ذکر خودت نمی‌آید. چه بسا ذاکرینی که ذکرشان باعث تکبر و عجب بشود. این ذکر برایت حیا می‌آورد که خدایا من بی‌ارزش چه کسی هستم که تو مرا یاد کردی. «والانکسار» انسان می‌شکند.

آدم یک خرده این‌ها را برای خودش فضا سازی بکند. در خلوت خودش انسان این حالت را تصور بکند. در یک بارگاه خیلی با عظمت که خیلی از شخصیت‌های بزرگ هستند، انسان اصلاً جرأت نمی‌کند وارد چنین مجلسی شود. اگر در چنین مجلسی وجود مبارک پیغمبر او را صدا کنند چه حالتی به او دست می‌دهد. این ذکر است که به انسان انکسار، خضوع، تذلل و خشوع می‌دهد. خداوند از انسان خضوع و خشوع را می‌خواهد.

روایت دارد که پروردگار به موسی امر فرمود که مرا کامل شکر کن. موسی علیه السلام می‌پرسد که من چگونه تو را کامل شکر کنم؟ در حالی که حتی زبانی را که با آن شکر می‌کنم نیز تو به من داده‌ای. به او وحی شد که همین الآن شکر کامل کردی. شکر کامل به این است که متوجه شوی که اگر هم شکر می‌کنی از طریق نعمتی است که من به تو داده‌ام. خداوند از ما لفاظی نمی‌خواهد. خداوند خالق الفاظ و کلمات است.

لذا روایت می‌فرماید که این ذکر است که به تو خضوع و انکسار می‌دهد. می‌فرماید «وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَا كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ السَّابِقِ» از این جاست که می‌فهمی که آن زمانی که تو او را نمی‌شناختی او تو را می‌شناخت و به تو نعمت داده بود و قبل از این که دعا کنی او به تو عنایت فرموده بود. در این صورت است که همه‌ی عبادت‌هایت و همه‌ی کارهای خوبت یک باره آب می‌شود. خداوند همین را می‌خواهد که بفهمی که عبادت‌هایت هم قابلیت عرضه به پیش‌گاه الهی را ندارد. ولو این که خیلی هم عبادت بکنی.

از آن طرف می‌فرماید که اگر تو ببینی که تو داری او را ذکر می‌کنی، «رُؤْيُتُكَ ذَكَرَكَ لَهُ»، باعث ریا، عجب، سَفَه و غلظت می‌شود. اگر به این توجه کنی که این من هستم که دارم ذکر تو را می‌گویم این آثار سوء را دارد. به خصوص «سفه» یعنی نفهمی که خیلی برای آدم سخت است. آدم با آدم‌های فهمیده‌ی گناه‌کار می‌تواند صحبت کند ولی با

کسی که عبادت می‌کند ولی نمی‌فهمد که عبادتش اشکال دارد نمی‌تواند صحبت کند. کسی که یک عمر است دارد نماز شب می‌خواند، تسبیح می‌چرخاند، و امثال این کارها اگر دچار این نفهمی شود، برخورد با او و درمان این درد او خیلی سخت می‌شود. این طور عبادت، زور زدن بی‌فایده است. شما مکرر به حج و عمره برو، نماز شب بخوان، زیارت عتبات برو ولی فضل و کرم پروردگار را فراموش کن؛ این جور عبادت جز بُعد و دوری از پروردگار هیچ خاصیتی ندارد. ای کاش انسان با گناه از خدا دور شود چون راه توبه برایش باز است اما کسی که این طور و از طریق عبادت از خدا دور شود را نمی‌شود به این راحتی برگرداند. و با گذشت زمان جز وحشت و ناراحتی برای خودش چیزی خریداری نمی‌کند.

پس دستور سوم در باب ذکر، که تکمله‌ی دستور دوم بود، این است که توجه داشته باش به این که این خداوند است که تو را ذاکر بوده است و شکر این نعمت به این است که تو هم پاسخ او را بدهی.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۹

استجابت یعنی پاسخ به یک ندا و باید مسبوق به ندایی باشد. کسی را که صدا می‌زنند استجابت می‌کند. پس خود این ماده (استجابت) به این معنا است که خداوند تو را خوانده است، اجابت کن. چقدر بی‌ادبی است که او ندا بدهد و انسان جواب ندهد. استجابت قوی‌تر از اجابت است.

شاهد بعد روایتی است از امیرالمؤمنین علیه السلام:

۴. «الذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَامِ اللِّسَانِ وَلَا مِنْ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ، وَلَكِنَّهُ أَوَّلُ مِنَ الْمَذْكُورِ وَثَانٍ مِنَ الذَّاكِرِ»^{۱۰}

یعنی ذکر از رسم و رسوم زبان نیست؛ در عین حال از حرکت و استدلال فکری هم نیست. آغاز ذکر از مذکور است نه از ذاکر. در ظاهر است که تو ذاکری و او مذکور. صورت باطن این است که او ذاکر است و تو مذکور.

^۹ انفال، ۲۴

^{۱۰} میزان الحکمة، ج ۴، ۶۶۷۱